

<https://www.doi.org/10.31918/twejer.2032.18>

e-ISSN (2617-0752)

p-ISSN (2617-0744)



بررسی انواع مرگ در شاهنامه فردوسی و حماسه سرود رولان

م. مهدی سه ربه ست سلیمان

زانکو سه لاهه ددین- کولیژی په روه رده ی مه خمور

mahde.sulaman@su.edu.krd

چکیده:

یکی از انواع ادبی که می توان انعکاس اندیشه های هر قوم و ملتی را در آن مشاهده نمود، حماسه یا داستانهای حماسی و پهلوانی به جا مانده از آن است. روایتی که به بیان ایثار و دلیری ها ، چگونگی کشتارها یا مرگ پهلوانان و شخصیت های درون آن داستانها می پردازد.

شاهنامه و سرود رولان آثاری هستند پر از شخصیت های مثبت و منفی ، جنگ ها و حوادث مختلف و عواطف و احساسات انسانی.

گاه یک حسدورزی مقدمات مرگ یک انسان یا جنگ آتشین میان دو کشور را رقم می زند و گاه وطن دوستی راه را بر جنگ ها می بندد. خیر و شر با هم در جدال مداوم هستند.

در شاهنامه و سرود رولان بی پرده با همه وجوه زندگی انسانی روبه رو می شویم. با بخل و کینه، حسد، برتری جویی و جنگ خواهی، عشق و نفرت، وطن پرستی و خیانت، نخوت و غرور و مرگ. همه و همه بخشی از بخشهای این دو اثر بزرگ و جاودان را به خود اختصاص داده اند.

زندگی تا حدی در این دو کتاب جاری است که نه می توان آنها را داستان شاهان دانست و نه یک روایت ساده که با زبان حماسی بیان می شود. اگر کمی دقت کنیم، می بینیم می شود شاهنامه و سرود رولان را کتابهای زندگی دانست. کتابهایی که همه اتفاقات زندگی را به شکلی در خود جای داده اند.

در میان همه جدال های پرفراز و نشیب و در سایه توصیفات و داستان های بی نظیر شاهنامه و سرود رولان، موضوعی که در این دو

حماسه با آن روبرو می شویم، مقوله مرگ است که تراژدی های غم انگیزی را در آنها رقم زده است. که از نمونه های اصلی آن می توان مرگ سیاوش، سهراب، در شاهنامه و در سرود رولان، مرگ رولان را نام برد.

این نوشتار به بررسی مرگ در شاهنامه فردوسی و حماسه فرانسوی سرود رولان - می پردازد. بدین منظور، می کوشد تا نمودها و حالت های متفاوت مضمون مرگ، را در این دو اثر بررسی و تحلیل کند.

واژه های کلیدی: سرود رولان، شاهنامه، حماسه، مرگ

بررسی انواع مرگ در شاهنامه فردوسی و حماسه سرود رولان

مقدمه:

درباره مرگ در فرهنگ ها و ادبیات مختلف بسیار سخن به میان آمده است و زندگی انسانهای مختلفی را تحت الشعاع خود قرار داده است. «مرگ همواره در طول تاریخ، ذهن آدمی را به خود مشغول داشته است. انسان از همان نخستین زمانه ها در پی شناخت و چپستی مرگ بوده و هست؛ عاملی که انگیزه اصلی برای شناخت مرگ است؛ ترسی که همواره با انسان بوده و به باور بسیاری از فلاسفه اصولاً اندیشیدن و فکر کردن با تدقیق در امر مرگ آغاز شده است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۷: مقدمه)

چه بسیار انسانها کوشیدند که راهی را بیابند که از آن طریق به جاودانگی برسند. «ذهن انسان همواره با مساله مرگ دست و پنجه نرم کرده است؛ مرگی که هیچ گریزی از آن نیست. انسان همیشه به دنبال راه گریزی از مرگ بوده، چنانچه برخی ها به جستجوی آب حیات بر آمدند، عده ای در جستجوی گیاه جاودان کننده بودند و بعضی هم در آرزوی رویین تنی؛ اما تمامی این تلاش ها همواره مواجه با شکست و نومیدی گردیده و انسان را ناچار به بازگشت و قبول این امر محتوم نموده است.» (رضایی؛ ۱۳۸۳: ۱۴)

انسانها از جنبه های مختلف به مرگ می نگرند که دیدگاه آنها با یکدیگر فرق دارد. «همانطور که نگاه و باور انسان در مورد زندگی در فرهنگ های مختلف، متفاوت است، باور انسان در مورد مرگ نیز جنبه های مختلف و متفاوتی دارد که در سایه قالب فکری و زمینه های اجتماعی فرهنگی انسان ها شکل گرفته است. به باور برخی از انسان ها

مرگ واقعیتی محتوم و اجتناب ناپذیر در زندگی است. واقعیتی که هیچ انسانی را توان رویارویی با آن نیست، مرگ نقطه پایان زندگی است، نقطه‌ای که به طور طبیعی میان زیستن و شاخص های زندگی منعقد شده است.» (ده بزرگی؛ ۱۳۸۸: ۳۲۹)

«آثار حماسی و رزمی، در آغاز پیدایش و تکوین ادبیات اغلب زبان ها آمده است و از لحاظ قدمت زمانی، تنها متن های مقدس را سراغ داریم که بر آنها تقدم دارند. هر داستان رزمی که بر محور زمینه هایی از پیکار و ستیزه جویی ساخته و پرداخته شده و قهرمان آن رو در رو تنگاتنگ، در برابر خطر مرگ ایستاده است، بر جامعه ها ارزش هایی ارزانی می دارد که آن جامعه ها را باید در چارچوب آن ارزش ها توصیف کرد و یا بازشناخت. حماسه ها، بر بنیاد سرگذشت های دلاورانه، و سرشار از گذشت و قهرمانی، استوار شده اند و خارج از روایات مذهبی، در سپیده دم تاریخ ظهور پیدا می کنند و در خلال آن، عده ای معین شاخص و ممتاز می شوند و نمونه ها و سرمشق ها را به وجود می آورند و مورد تحسین و ستایش قرار می گیرند. این ظهور، در دنیایی رخ می دهد که در آن مدام جنگ و پیکار در کار است. حماسه، جای جای، آداب و ترتیب زیستن و سرانجام، چگونگی مردن یک جامعه را در خلال جملات خود بازگو می کند. در جامعه های غربی معاصر، مسئله ای شگفت انگیزتر از این نیست که مرگ در میان آنان حاصل حیل و نیرگ است؛ فاجعه، اختصاص به دیگران دارد و باید نصیب آنان گردد.» (شالیان، ۱۳۷۷: مقدمه)

حماسه های مشهوری در ادبیات جهان وجود دارد که ابتدا در ایران و هند و بین النهرین در قاره آسیا و یونان و روم باستان در مغرب زمین و سپس در کشورهای اروپایی، مانند انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا

شکل گرفته است. در میان این حماسه ها، شاهنامه فردوسی حماسه بزرگ ایران و سرود رولان شاهکار بزرگ حماسی کشور فرانسه است.

در حماسه، نخستین کوشش‌های ذهنی بشر در مواجهه با مرگ، زندگی، عشق و نفرت، گذشت و فداکاری مطرح می‌شود. پس در حماسه همچون تراژدی موضوعاتی نظیر مرگ و انتقام وجود دارد و می‌توان گفت در داستانهای حماسی نوعی تراژدی در جریان است. در این داستانها اکثر اوقات مرگ به صورت طبیعی رخ می‌دهد، اما گاهی اوقات مقوله مرگ یک نوع تراژدی غمناک را رقم می‌زند. در شاهنامه و سرود رولان نیز مانند همه منظومه های حماسی انتقام، کینه کشی و غرور ملی و مرگ دیده می‌شود. داستانهای رستم و سهراب، سیاوش، در شاهنامه فردوسی و داستان رولان در حماسه رولان از نمونه های عالی تراژدی به حساب می‌آیند، که بیشترین شرایط تراژدی را به معنی عالی و جهانی آن دارا هستند. تراژدی قهرمانانی که به ظاهر گمنام اما در واقع، اصیل و منحصر به فرد هستند.

هدف پژوهش

با اینکه تفاوتهای مکانی و درون مایه های ادبی و فرهنگی در میان ملتهای مختلف وجود دارد، اما گاهی نزدیکی‌ها و شباهتهای شگفت‌انگیزی از دیدگاه اصول اساسی شکل دهنده حماسه ها و اسطوره های کهن دیده می‌شود. با توجه به اهمیت و شهرت آثار حماسی ایران، به ویژه «شاهنامه فردوسی» در زمینه ادبیات حماسی ایران و نیز «سرود رولان» در ادبیات حماسی فرانسه که در نوع خود بی‌نظیر و کهن‌ترین اثر اصلی حماسی ادبیات فرانسه می‌باشد. هدف اصلی از این پژوهش، کاوشی در میزان و چگونگی مضمون مرگ در حماسه های شاهنامه و سرود رولان است. از آنجا که با بررسی و مقایسه این مضمون برخی

از مهمترین وجوه اشتراک این دو اثر معلوم می گردد، انجام این پژوهش اهمیت دارد.

روش پژوهش

مضمون مرگ که یکی از شاخصه های مهم حماسه محسوب می شود، در این دو حماسه بارها به چشم می خورد. در این نوشتار به بررسی مضمون مرگ و اشکال آنها در این دو حماسه پرداخته شده است. سه داستان از شاهنامه و داستان رولان در سرود رولان از نظر محتوایی تحلیل و بررسی شده که از نظر محتوایی، مضمون مرگ به وضوح در آنها دیده می شود. دیدگاه فکری که نسبت به مرگ در این پژوهش مطرح است دیدگاه واقع گرایانه یا آفرینش گرایانه است. در این دیدگاه، افراد مرگ را جزئی از واقعیت زندگی به حساب می آورند. اما نه یکسره زندگی را فدای مرگ می کنند و نه مرگ را فدای زندگی و برای رهایی از مرگ به آفرینش و تولید و هنر روی می آورند. از دید آنها هر انسانی که آفریده می شود، عضوی از جامعه است و پاره ای از هستی. شاهنامه و سرود رولان مرگ را روند طبیعی عالم و از امور مسلم و ضروری آفرینش به حساب می آورند و هر گونه شکوه و زاری از دست آن را نوعی بیداد تلقی می کنند. حال که مرگ داد است و گریبان همگان را خواهد فشرد و باید پیش از فرا رسیدن آن بکوشیم تا نام نیکی از خویش بر جای گذاریم. چرا که نام نیک باعث جاودانگی انسان خواهد شد. قهرمانان شاهنامه و سرود رولان همگی به دنبال نام نیک هستند. آنها بر این باورند که جهان ناپایدار است، راز مرگ و زندگی را نتوان گشود، همه راهها به مرگ می رسد. پس باید شاد زیست و با دیگران نیکی کرد و با مردانگی و گردن فرازی جان سپرد و نام نیک از خود بر جای نهاد.

این پژوهش در نظر دارد با انتخاب این داستانها و با مقایسه این دو حماسه، راه را برای شناخت بهتر حماسه های ایرانی و فرانسوی هموارتر سازد. از این رو در ابتدا با استفاده از شیوه تحلیل محتوایی موضوعی به بررسی و تحلیل مرگ در این دو اثر پرداخته و محتوای اصلی داستان ها را که شامل مضمون مرگ می باشد، نشان داده و انواع آنها را در شاهنامه و سرود رولان بررسی کرده است و در انتها با توجه به معیارهای موجود در حوزه تطبیق مضمونی و با بهره گیری از روشهای توصیفی و تحلیلی تلاش کرده تا با توجه به محتوای این مضمونها شباهتها و اختلافات این دو اثر را نشان دهد و بتواند شناخت بهتر و روشن تری از شیوه های بیانی در شاهنامه و سرود رولان در ارائه مضمون مرگ به دست دهد.

شاهنامه فردوسی

بزرگترین منظومه حماسی و تاریخی ایران و یکی از بزرگترین و مشهورترین و زیباترین آثار حماسی جهان شاهنامه فردوسی است. «این شاعر بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری در حدود سال ۳۲۹ هجری (در روستای «باژ» از روستاهای طابران طوس در خانواده ای از طبقه دهقانان متولد شد. در سال ۳۷۰ هجری، فردوسی ۴۰ سال بیشتر نداشت که دقیقی، شاعر حماسه پرداز و همولایتی او، که نظم روایات ملی ایران را چند سال پیش از آن آغاز کرده بود، در سن جوانی به دست غلامش کشته شد و فردوسی برآن شد که کار ناتمام او را دنبال کند. در این کار جوانمردی از دوستان وی به تشویق او همت گماشت و شاهنامه منثور را که در برگیرنده تاریخ شاهان قدیم ایران بود و چند سال پیشتر از آن به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی فراهم آمده بود، در اختیارش گذاشت. فردوسی از روی آن، سرودن شاهنامه را آغاز کرد و آن را به سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ هجری به پایان برد و به سلطان محمود

غزنوی تقدیم کرد، ولیکن به علل مختلف مهمترین آنها اختلاف در مذهب و نژاد بود، میان آنان اختلاف افتاد و او که به غزنین رفته بود، به شتاب از آن شهر به هرات و از آنجا به طوس و طبرستان رفت و باز به خراسان بازگشت. پس از سی سال رنج کشیدن برای نظم تمام شاهنامه، سرانجام در حالی که حدود ۸۰ سال داشت، در سال ۴۱۱ هجری در گذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۲ و ۵۳)

«شاهنامه تاریخ ایران است از ابتدای پیدایش اولین بشر و اولین شاه تا انقراض شاهنشاهی ایران به دست عرب. شاهنامه فردوسی با وصف آفرینش گیتی آغاز می شود و با سقوط دودمان ساسانی و غلبه اعراب پایان می یابد. کتاب شاهنامه را می توان به سه دوره ویژه تقسیم کرد: دوره نخست، بخش مربوط به مبارزه برای ساختن زیربنای شاهنشاهی و دفاع از موجودیت آن که مفصل ترین و در عین حال عالی ترین اثر حماسی جهان نیز می باشد. سلسله های پی در پی پادشاهان و تقسیم جهان در آغاز میان سه فرزند فریدون به نامهای سلم (شاه مغرب زمین)، تور (شاه توران = ترکستان و چین) و ایرج (شاه ایران و عراق) به دنبال همین تقسیم است که تقابل مداوم میان توران (آن سوی جیحون) و ایران آغاز می شود. تعدادی از نام هایی که در بخش اول شاهنامه ذکر شده، در اوستا، کتاب مقدس ایران پیش از اسلام هم آمده است: سام، زال، رستم و سهراب. در مقابله با توران که شاه آن افراسیاب نام دارد، تنها رستم است که پهلوان ملی ایران شناخته می شود. این پهلوان، از تمام آزمونهای دشواری که بر سر راه خود با آنها درگیر است، پیروز و سربلند بیرون می آید و شاه ایران را که در چنگ تورانیان زندانی است، آزاد می کند و افراسیاب را شکست می دهد. شرح رزمی که در آن رستم، فرزند خود سهراب را، بی آن که او را بشناسد، از پا در می آورد، یکی از بخشهای بسیارغبار و پر هیجان شاهنامه

است... دور دوم شاهنامه، یادآور عظمت و برتری پرشکوه ایران است. در این بخش، در مورد هخامنشیان و اسکندر که از او به عنوان یک شاه ایرانی یاد می شود، و ساسانیان که حمله مجدد تورانیان را به ایران به شکلی به خواننده القا می کند، مطالبی آمده است. بعد، دوره سوم این کتاب آغاز می شود که فصل کوتاهی است و دوران زوال و تباهی شاهنشاهی را بازگو می کند و سرانجام با غلبه تازیان، این دوره نیز به پایان می رسد.» (سبحانی، ۱۳۹۰: ۱۷۷)

سرود رولان و زمینه شکل گیری آن

سرود رولان یا به زبان فرانسوی (Chanson de Roland) «شانسون دو رولان» قدیمی ترین منظومه حماسی و یکی از زیباترین و دلنشین ترین منظومه های حماسی فرانسه، می باشد. حماسه رولان از هر جهت نمایان گر ادبیات حماسی فرانسه، که در قالب شعر ده هجایی در آغاز قرن دوازدهم میلادی سروده شده است و از هر جهت زیبا و اصیل و دارای عبارات دلکش و لطف و شیوایی کلام سراینده آن اعتبار و جلوه خاصی به آن بخشیده است و آن را در ردیف آثار کلاسیک ادبیات فرانسه قرار داده است. قدیمی ترین نسخه خطی که از این کتاب به دست آمده در سال ۱۸۳۲ و دارای ۴۰۰۲ بیت است و در حال حاضر در کتابخانه آکسفورد قرار دارد.

سولنیه در کتاب خود، این حماسه را تاریخ یکی از جنگهای دینی شارلمانی در اسپانیا می داند و درباره داستان آن اینگونه نقل می کند که: «مذاکرات با پادشاه مشترک ساراگوس که «مارسیل» نام دارد. خیانت گانلون، قتل بقیة السیف امرای دوازده گانه در گردنه رنسو و انتقام شارلمانی که مارسیل و همدست او بالیگان را از میان برد و گانلون را به دو نیمه کرد، مطالبی است که در این منظومه وصف شده

است. این اثر را در حدود سالهای ۱۱۰۰-۱۰۹۸ شاعری به نام تورولد نظم کرده است. این شاعر از یک حادثه تاریخی که شکست شارلمانی در اسپانیا به سال ۷۷۸ باشد، الهام گرفت، اما ماده آن را تغییر داد و از آن به جای تاریخ، اثری ایجاد کرد که جنبه مسایل جاری عصر شاعر را داشت. (در فاصله سالهای ۱۱۲۰-۱۰۱۸ بالغ بر بیست جنگ دینی بین فرانسویها و مسلمانان برای نجات ساراگوس از قید اسارت مسلمین رخ داد.) و اثر هنرمندانه ای بود که از لطف احساسات بشری، شدت تاثیر و مخصوصا دقت در طرح و تصویر مشحون بود.» (سولنیه، ۱۳۵۷: ۳۴،۳۵،۳۶)

«سرود رولان» در اواخر قرن یازدهم میلادی نوشته شده و در ردیف آثار کلاسیک فرانسه قرار گرفته است. که در اصل در شرح پهلوانیهای رولان از قهرمانان فرانسه در قرن هشتم میلادی می باشد. در این حماسه، شیفتگی و شوق نسبت به دین و آیین و عشق به زادگاه و وطن و وفاداری نسبت به خداوند و ولی نعمت خود با زبانی فخیم اما بی‌پیرایه توصیف شده است. موضوع این داستان تاریخی چنین است: «واقعه تاریخی که در این داستان ذکر شده از این قرار است که شارلمانی پادشاه مشهور فرانکها در سال ۷۷۸ میلادی به اسپانیا لشکر کشید و هفت سال در آنجا جنگید، تا این که مرزها و شهرهای آن را به استثناء «سرقسطه» که پایگاه مارسیل پادشاه سارازن ها بود، گشود. شارلمانی در کنار «قرطبه» فرود آمد تا این که فرستادگان، مارسیل آمدند و اظهار اطاعت کردند، به این شرط که وی از اسپانیا کوچ کند. شارلمانی هم مجلسی از بارون‌ها و از جمله «رولان» برادرزاده خود ترتیب داد و به مشورت پرداخت. «رولان» عقیده داشت که باید جنگ ادامه یابد، ولی دسته دیگری به سرداری «گانلون» حکمران «ماینس» خواستار صلح بود. نظر این دسته پذیرفته شد؛ زیرا فرانسویان از جنگ

و کشتار خسته بودند. «گانلون» برای «مارسیل» پادشاه عرب پیغام فرستاد که حاضر است با وی پیمان صلح ببندد، ولی مارسیل با فرستادن تحف و هدایا او را فریب داد و این اتحاد موجب خیانت به «رولان» و دار و دسته او شد. «گانلون» به شارلمانی اظهار داشت که پادشاه عرب شروط فرانسویان را پذیرفته است، شارلمانی هم دستور کوچ کردن را صادر کرد. رولان فرماندهی دنباله سپاه را به عهده داشت. دوازده نفر از امراء و بسیاری از جنگجویان فرانسوی نیز با وی بودند. ولی همینکه سپاهیان به فراز گذرگاه‌های کوهستانی رسیدند «الیویه» یکی از امرای لشکر، سپاهی از مسلمین را که در حدود چهارصد هزار نفر!! بودند دید. هماندم به «رولان» پیشنهاد کرد که با شیپور خود، شارلمانی را در مقدمه سپاه به کمک بطلبد، ولی «رولان» نپذیرف. سپاهیان مهاجم به قسمت عقب سپاه فرانسه حمله بردند و زد و خورد سختی در گرفت. رولان همچنان از کمک‌خواستن امتناع می‌ورزید، تا این که سپاهیان متلاشی شدند و فقط شصت مرد با وی ماندند. در این هنگام با شیپور از شارلمانی استمداد نمود و به دنبال آن بقیه یارانش نیز کشته شدند، و فقط «رولان» و «الیویه» و دو نفر دیگر باقی ماندند. وقتی مسلمانان متوجه شدند شارلمانی با سپاهیان خود برای جنگ با آن‌ها برمی‌گردد، بنا گذاشتند از آنجا کوچ کنند، سه نفر باقی مانده یاران رولان نیز به قتل رسیدند، خود رولان هم سخت زخمی شد و مشرف به مرگ گردید. ولی در آخرین لحظه توانست بار دیگر در شیپور خود بدمد. شارلمانی ناله او را از مسافت دور شنید و به سرعت سر رسید و لشکر دشمن را پراکنده ساخت. فرانسویان کشتگان خود را دفن کردند. و «گانلون» خائن سخت کیفر دید. «اد» نامزد «رولان» هنگامی که از مرگ وی آگاه شد جان سپرد. ولیکن این حماسه از حقایق تاریخی منحرف شده به‌جای باسک‌ها از «سارازن‌ها» دشمن ملی نام می‌برد و به‌جای یک مشت کوه نشینان از قشون بیست هزار نفری سخن می‌راند.

در گردنه های کوههای پیرنه ناگهان عده ای از باسکهای ساکن کوهستان به دنباله سپاه شارلمانی حمله میکنند و چند تن از سران معروف سپاه او از جمله رولان که از نزدیکان شارلمانی و سردار دلیر سپاه وی است، به دست باسکها کشته می شود. در اینجا رولان مثل برادر زاده شارلمانی معرفی شده و دوازده نفر سرداران شاه در این کار زار با وی شرکت دارند و خیانت گانلون موجب شکست وی می گردد.» (عبدالله عدنان، ۱۳۵۱ : ۸۶، ۸۷)

موضوع مرگ و انواع آن

مرگ در زندگی انسان از دیرباز اهمیت ویژه ای داشته است. وقتی انسانها به مرگ فکر می کنند در قبال زندگی خود و انسانهای اطراف خود، احساس مسئولیت بیشتری می کند. این احساس مسئولیت، رنج مرگ و فناپذیری را کاهش می دهد. بنابراین این احساس هم مانند دیگر باورهای فرهنگی و مذهبی تا حدودی می تواند مسیری برای رویارویی با ترس از مرگ را فراهم سازد و برای انسانها که از وعده گاه خود با مرگ باخبر هستند، تاثیرگذار باشد. فلاسفه و حتی تمام انسانهایی که قادر به کمترین درجه تفکر هستند کم و بیش به طرز تشویق آمیزی به مرگ توجه کرده و خود را ناگزیر به ابراز عقیده های پیرامون آن کرده اند. ادیان و فلسفه های مختلف نیز توجیهاتی را درباره وضعیت فانی بودن بشر ارائه داده و کوشیده اند تا معنی و اهمیت آن را روشن کنند. اینایس لپ در برخورد با مساله مرگ، دیدگاهی را عرضه می کند که نشانگر ذهن روشن و باز او بوده، و در عین حال بیانگر اعتقاد راسخ وی به خداوند و دنیای آخرت است. البته در چارچوب مذهب کاتولیک به طور خاص و دیانت مسیحیت به طور عام، و نیز پایبندی او به مکتب تکامل گرایی. او، مرگ را یک راز می داند و نه یک مساله می گوید که هراس از مرگ یک واکنش بسیار عادی در همه انسانهاست اما مضطرب

گوفاری توئیزم/ بهرگی ۳ / ژماره ۲ / بهاری ۲۰۲۰

۸۲۳

شدن به خاطر مرگ را یک نوع روان پریشی می داند زیرا مرگ همواره با تولد انسان، آغاز می شود و لحظه ای بشر را ترک نمی کند و در واقع زندگی و مرگ لازم و ملزوم یکدیگرند حاصل کلام، اینایس لپ می گوید که اگر انسان بخواهد بر هراس از مرگ غلبه کند باید به زندگی عشق بورزد و به آن ارزش و معنا بدهد. در توهین بینش است که عقیده دارد شهادت یک نمونه بارز و کامل نهراسیدن از مرگ است زیرا بیانگر نزدیک ترین و آشکار ترین ارتباط عشق و مرگ است. (لپ، ۱۳۷۰: ۲، ۳)

اینایس لپ در کتاب روانشناسی مرگ، مرگ را به دسته های مختلف تقسیم می کند:

مرگ فیزیولوژیکی

اولین مرگی که در روانشناسی مرگ از آن سخن به میان آمده است، مرگ فیزیولوژیکی است که آقای لپ آن را یک رویداد ناگهانی نمی داند و می گوید: «از نظر زیست شناسی، مرگ طبیعی یک رویداد ناگهانی نبوده بلکه یک فرآیند تدریجی است از یک نقطه نظر زیست شناسی، ما به محض اینکه متولد می شویم به پیر شدن و مردن فکر می کنیم. ولی مرگ انسان فقط موقعی صورت می گیرد که میلیونها یافته تشکیل دهنده بدنش بمیرد. هنگامی که فعالیت پروتوپلاسمی یافته متوقف می شود، آن یافته می میرد. ولی برای مرگ طبیعی هیچ درمان نهایی وجود ندارد و هیچ اکسیر حیات جاودان نیز نمی تواند وجود خارجی داشته باشد. تنها مرگ در سن کهولت را می توان یک مرگ طبیعی دانست، این نیز فقط موقعی وجود دارد که مرگ ناشی از بیماری نباشد- همچنان که غالبا ناشی از آن است. این بیماری غالبا از نوع مهلک است زیرا بیمار را از قبل در آستانه مرگ طبیعی قرار داده و شاید بزودی به هر تقدیر بمیرد.

لذا مرگ یک جوان که یافته‌های او در یک فرآیند تجدید حیات مداوم قرار دارند، همواره یک امر اتفاقی است.» (همان، ۱۳۷۰: ۵)

شهادت

دومین نوع مرگی که آقای لپ در کتاب خود به آن اشاره کرده است، شهادت است. این نوع مرگ بیشتر در تعالیم دینی و مذهبی از آن سخن به میان می‌آید.

«روانشناسان نزدیک‌ترین و آشکارترین ارتباط بین مرگ و عشق را در شهادت می‌بینند در این مورد، یک عشق ناب وجود دارد که عاری از همه نفرتها بوده و به گونه ناخودآگاه از عقده پرخاشگری است. انسانها را بر می‌انگیزاند تا مرگ را پذیرا شوند و حتی آرزوی آن را در سر ببروراندند شهدای مسیحیت هم در صدر مسیحیت و هم در طول تاریخ، از آزار و اذیت‌های آزاردهندگان خویش نفرت نداشتند و حتی برای آنها دعا می‌کردند و مشتاقانه آرزو کردند که اینان نیز به آئین مسیحیت بگروند. شهادت فقط در انحصار دین مسیح نیست.» (همان، ۱۳۷۰: ۱۳)

عشق فاتح مرگ

دسته دیگری که در کتاب روانشناسی مرگ از آن سخن به میان آمده و آن زمانی است که عشق بتواند بر مرگ غلبه کند. «مرگ که به عنوان یک ضرورت بیولوژیکی در اثر قوانین یک جهان در حال تحول مقرر شده است، همواره یک بدنامی برای وجدان بشری بوده مگر اینکه به یک کردار آزاد انسان تبدیل شود. فقط این راه، و نه فناپذیری فرضی عمر بشر، می‌تواند پیروزی واقعی مرگ داشته باشد. افزون بر آن، گنجایش استعداد و نیاز به عشق در قلب بشر، فقط موقعی می‌تواند به طور کامل تحقق یابد که خود عشق بر مرگ غلبه کرده باشد.

«گابریل مارسل» می نویسد «عشق بشری هیچ است اگر عهده دار امکانات نامحدود نباشد. اگر قرار باشد عشق بشری نمیرد پس باید قلب او باز باقی بماند» گابریل مارسل از یک «باز ماندن» در برابر یک عشق قوی تر از عشقی که ما «انسانی» می نامیم، سخن می گوید. انسانی که فقط به زندگی شخصی خودش و اطرافیانش علاقه دارد اساساً یک انسان تیره‌بخت است. هر چند که تلاش‌های او برای زیبا و شیرین کردن این زندگی، مبتکرانه باشد ولی ناگزیر است که روزی آن را ترک گوید، در حالی که توانایی والایش هراس طبیعی از مگر را ندارد. شاید ضد و نقیض به نظر برسد که معتقد باشیم عشق به زندگی و همه چیزهای زنده، کمک بسیار موثری است به غلبه بر مرگ. در نگاه نخست، به نظر خواهد آمد که یک فرد هر چه زندگی را بیشتر دوست بدارد پس طبعاً می بایست نفرت بیشتری از نابود کننده زندگی «مرگ» داشته باشد با وجود این تجربه های بسیاری هست که درستی عقیده ما را تایید می کند. فقط عاشقان بزرگ می توانند با خونسردی و در بسیاری موارد با شادمانی با مرگ روبرو شوند.» (همان، ۱۳۷۰: ۱۴)

انواع مرگ در شاهنامه فردوسی و سرود رولان

اصولاً ادبیات به همان گونه که درباره زندگی انسان سخن می گوید، به همان گونه نیز مرگ او را انعکاس می دهد، اما انعکاس مرگ در ادبیات گاهی به شیوه مستقیم است و گاهی غیر مستقیم. گاهی مرگ موضوع اصلی اثر ادبی می باشد و گاهی مرگ نقش محوری ایفا نمی کند بلکه نشانه هایی از آن را در جاهای مختلفی از اثر ادبی به وضوح می توان دید. از آثار مشهور و برجسته ای که مرگ در جای جای آن حضور دارد، حماسه مشهور ایران شاهنامه و حماسه معروف فرانسه «سرود رولان» است؛ در این دو اثر، فلسفه مرگ به زیبایی جلوه گری می کند. مرگ در آنها حضوری پر رنگ دارد. سراسر این حماسه ها چیزی نیست

به جز نبرد میان زندگی و مرگ، زمین و آسمان، تدبیر و تقدیر و جبر و اختیار. بدون شک در این حماسه ها، مرگ است که بر زندگی چیره می شود و شکست تدبیر را همیشه در مقابل تقدیر می بینیم. این روند پی در پی در سراسر این دو حماسه حضوری چشمگیر دارد؛ واقعیتی که همیشه با واقعیت عالم و زندگی انسان همراه است. گاهی این مرگ به صورت ناگهانی، طبیعی یا در اثر عشق بیش از حد یا براثر اندوه فراوان و یا در میدان جنگ و همراه با رشادت فراوان رخ می دهد و یا اینکه به دنبال خیانت در پی به دست آوردن منافع زیاده تر و یا به دنبال حقد و کینه صورت می گیرد.

در این مقاله، مرگ و انواع آن در حماسه های شاهنامه و سرود رولان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما این نکته فراموش نشود که در آن تنها به بررسی مرگ شخصیت های اصلی این حماسه ها پرداخته می شود.

الف- مرگ طبیعی

در این نوع مرگ، شخص عمر طبیعی خود را به پایان می رساند و به طور طبیعی می میرد. این گونه مرگها قهرا عادی تلقی می شود، نه افتخار آمیز است و نه ملامت خیز، و حتی تأسف زیادی به دنبال خود نمی آورد.

۱- مرگ مادر سیاوش

در داستان سیاوش و سودابه آمده است که، پس از بازگشت سیاوش به همراه رستم به نزد پدر سیاوش (کاووس شاه)، مادر سیاوش می‌میرد و او به عزای مادر خود می‌نشیند.

ب- مرگ در پی جنایت

مرگهایی که پای یک جنایت در کار است. یعنی مرگهایی که از طرف مقتول هیچ عملی صورت نگرفته است و قاتل صرفاً به موجب هوی و هوس خود که وجود طرف را مزاحم منافع خود تشخیص می‌دهد او را هدف قرار می‌دهد. در اینگونه مرگها در ناحیه قاتل، جنایت و خباثت وجود دارد و عملش نفرت انگیز تلقی می‌شود و در ناحیه مقتول، مظلومیت، بی‌دخالتی، نفع‌شدن، هدر رفتن وجود دارد و عکس‌العملش در انسانهای دیگر تأسف و ترحم است. بدیهی است که اینچنین مردن در عین اینکه تأسف انگیز و ترحم خیز است، تحسین آمیز نیست، افتخار شمرده نمی‌شود، زیرا مقتول به هیچ وجه دخالتی نداشته است. حسادت، عداوت و حقارت طرف موجب شده که بی‌سبب کشته شود.

۱- مرگ ورازاد (شاه پسیجاب و از یاران افراسیاب)

فرامرز (پسر رستم) به کینخواهی سیاوش (کمربند ورازاد را می‌گیرد و از روی اسبش او را بلند می‌کند و بر زمین می‌زند) و سر از تنش جدا می‌کند.

همی شد فرامرز نیزه به دست ورازاد را راه یزدان بیست

فرامرز جنگی چو او را بدید
خروشی چو شیر ژیان
برکشید

برانگیخت از جای شبرنگ را
بیفشرد بر نیزه بر چنگ را
یکی نیزه زد بر کمر بند او
او

چنان برگرفتش ز زین خدنگ
که گفتی یک پشه دارد به
چنگ

بیفگند بر خاک و آمد فرود
سیاوش را داد چندی
دروود

ورازاد را سر بریدند زار
برانگیخت از مرز توران
دمار (همان، ج ۲، ۱۳۸۶ : ۳۲۷)

۲- مرگ سرخه (پسر افراسیاب)

زواره (برادر رستم) او را بیگناه به کینخواهی سیاوش می‌کشد.
(تشت و خنجر را می‌برند و او را به جلاد می‌سپارند و سر از تنش جدا
می‌کنند.)

بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه
چه ریزی همی خون من
بی‌گناه

همان تشت و خنجر زواره ببرد
بدان روزبانان لشکر سپرد

سرش را به خنجر ببرید زار زمانی خروشید و برگشت
کار

بریده سر و تنش بر دار کرد دو پایش زبر سر نگونسار
کرد

بران کشته از کین برافشانند خاک تنش را به خنجر بکردند
چاک (همان، ج ۲، ۱۳۸۶ : ۳۲۷)

۳- مرگ ژنده رزم (دایی سهراب و از تورانیان و یاران افراسیاب)

به دست رستم بیگناه کشته می شود. او می خواهد رستم را از
وجود پهلوانی که با او می جنگد و سهراب است آگاه کند، اما رستم
ناآگاهانه او را می کشد.

تهمتن یکی مشت بر گردنش بزد تیز و برشد روان از تنش
بدان جایگه خشک شد ژنده رزم نشد ژنده رزم آنگهی سوی بزم
(همان، ج ۲، ۱۳۸۶ : ۱۲۷)

ج- مرگ غیرمنتظره یا ناگهانی

این نوع مرگ به شکل نابۀ هنگام و غیر منتظره در اثر بیماریها، یا
در اثر فشار بسیار زیاد بر مغز یا قلب وارد می شود که سکتۀ نابۀ
هنگام را در پی دارد و یا در اثر حوادث یا سوانحی از قبیل زلزله و سیل
و حوادثی از این قبیل صورت می گیرد. این گونه مرگها هر چند ملامت یا
افتخاری ندارد، اما "نفلۀ شدن" هست، و قهرا موجب تأسف.

۱- مرگ تهمینه (مادر سهراب)

از داغ مرگ فرزندش (سهراب) به مدت یکسال ناله و زاری می‌کند و سرانجام در غم و اندوه از دست دادن او می‌میرد.

در کاخها را سیه کرد پاک
ز کاخ و زایوان بر آورد
خاک

بپوشید پس جامه ی نیلگون
همان نیلگون غرقه گشته
به خون

به روز و به شب مویه کرد و گریست
پس از مرگ
سهراب، سالی بزیست (همان، ج ۲، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

در سرود رولان

۱- مرگ اد:

مرگ اد بر اثر عشق حقیقی و عرفانی که به رولان دارد رخ می دهد. « اد پس از شنیدن خبر کشته شدن رولان در جنگ با سارازان ها از شدت عشق زیاد که نشان از عشقی حقیقی و عرفانی دارد، رنگ رویش می پرد و در پایین پای شارلمانی بر زمین فرو می افتد و جان به جان آفرین تسلیم می کند.» (کردیه، ۱۳۸۳: بند ۲۶۹، ۱۶۶)

۲- مرگ مارسیل:

مرگ مارسیل بر اثر غم و اندوه بسیار از شکست سربازانش در برابر سربازان فرانسوی رخ می دهد. «مارسیل پس از اینکه صدای همسرش را می شنود، رو به سوی دیوار

می کند و شروع به گریستن می کند و از شنیدن خبر شکست سربازانش در جنگ با فرانسویان از شدت غم و اندوه بسیار، در دم جان می سپارد.» (همان، بند ۲۶۴، ۱۶۴)

د- مرگ در اثر خیانت

در این نوع مرگ شخص به سبب خیانتی که انجام داده است کشته و مرگ او رقم زده می شود. این نوع مرگ، بی ارزش ترین نوع مرگ است که شخص مورد سرزنش و ملامت بسیار دیگران قرار می گیرد و با خواری و ذلت تمام کشته می شود.

در شاهنامه

۱- مرگ شغاد (برادر ناتنی رستم)

به رستم خیانت می کند و باعث مرگ او می شود. رستم پیش از مرگش از او درخواست تیر و کمان می کند و پس از آن به دست خود شغاد را می کشد و انتقام خود را از شغاد می گیرد.

تهدتن به سختی کمان برگرفت
بدان خستگی تیرش اندر گرفت

برادر ز تیرش بترسید سخت
بیامد سپر کرد تن را درخت

درختی بدید از برابر چنار
بروبر گذشته بسی روزگار

میانش تهی بار و برگش بجای
نهان شد پشش مرد
ناپاک رای

چو رستم چنان دید بفراخت دست
چنان خسته از تیر
بگشاد شست

درخت و برادر بهم بر بدوخت
به هنگام رفتن دلش
برفروخت (همان، ج ۵، ۱۳۸۶ : ۵۷۸)

۲- مرگ سودابه

به دلیل خیانت و بدگویی و توطئه برای سیاوش
رستم به کینخواهی سیاوش، سودابه را می کشد. (رستم به سمت کاخ
سودابه می رود و گیسوانش را می کشد و از پرده سرا بیرون می آورد و
او را با خنجر به دو نیم می کند.

تهمن برفت از بر تخت اوی
سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید
ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر به دو نیم کردش به راه
نجنید بر جای کاوس شاه
(همان، ج ۲، ۱۳۸۶ : ۳۴۹)

در سرود رولان

۱- مرگ گانلون:

گانلون که به رولان و سربازان فرانسوی خیانت می کند و باعث
مرگ رولان و دیگر سربازان فرانسوی می شود. « پس از اینکه خیانت

گانلون بر شارلمانی و دیگران آشکار می گردد، او را دستگیر می کنند و به دست آشپزها سپرده می شود.» (همان، بند ۱۳۷، ۱۱۵) « چهار اسب جنگی به میدان آورده می شود. آنگاه دست ها و پاهای گانلون را به اسب ها می بندند. چهار سرباز اسبها را به سوی مادیانی که در وسط دشتی، تنها ایستاده است می رانند و اینگونه گانلون به وضع فجیعی می میرد. همه عصبهای بدنش، بی اندازه کشیده می شوند و همه استخوان ها و اعضای بدنش از ستون بدنش، با خشونت کنده می شوند و همچون فردی خائن و مردی بزدل به هلاکت می رسد.» (همان، بند ۲۸۹، ۱۷۵)

ه. مرگ با افتخار و یا مرگ در راه وطن

این نوع مرگ که می توان آن را شهادت نامید، انسان با توجه به خطرات احتمالی یا ظنی یا یقینی فقط به خاطر هدفی مقدس و انسانی از آن استقبال کند. شهادت، به حکم اینکه عملی آگاهانه و اختیاری است و در راه هدفی مقدس است و از هر گونه انگیزه خودگرایانه منزه و مبرا است، تحسین انگیز و افتخارآمیز است و عملی قهرمانانه تلقی می شود. در میان انواع مرگ و میرها تنها این نوع از مرگ است که از حیات و زندگی برتر و مقدس تر و عظیم تر و فخیم تر است.

۱- مرگ سهراب

بیگناه به دست پدر خود (رستم) کشته می شود. رستم او را نمی شناسد. در نبرد اول او را می فریبید و مانع کشته شدن خود به دست او می شود و در نبرد دوم سهراب را بر زمین می زند و با خنجر سینه او را می شکافد.

سرافراز سهراب با زور دست تو گفتی سپهر بلندش ببست

غمی بود رستم ببازید چنگ گرفت آن بر و یال جنگی پلنگ
 خم آورد پشت دلیر جوان زمانه بیامد نبودش توان
 زدش بر زمین بر به کردار شیر بدانست کاو هم نماند به زیر
 سبک تیغ تیز از میان برکشید بر شیر بیدار دل بردرید
 (همان، ج ۲، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

۲- مرگ رستم

به سبب خیانت برادر ناتنیش (شغاد) کشته می‌شود. شغاد به او
 خیانت می‌کند و با همدستی پدر زنش که شاه کابل است او را در چاهی
 پر از نیزه می‌افکنند و رستم و اسبش (رخش) را می‌کشند.
 دو پایش فروشد به یک چاهسار نبد جای آویزش و کارزار
 بن چاه پر حربه و تیغ تیز نبد جای مردی و راه گریز
 بدرید پهلوی رخس سترگ بر و پای آن پهلوان بزرگ
 به مردی تن خویش را برکشید دلیر از بن چاه بر سر کشید
 (همان، ج ۵، ۱۳۸۶: ۴۹۰)

۳- مرگ زواره

به همراه رستم به سبب خیانت شغاد بیگناه کشته می‌شود.
 زواره به چاهی دگر در بمرد سواری نماند از بزرگان و خرد
 (همان، ج ۵، ۱۳۸۶: ۴۹۱)

۴-مرگ سیاوش

مرگ و کشته شدن بیگناه ، مرگ با شجاعت و افتخار و وفاداری و وفای به عهد. بر اثر خیانت سودابه و حسادت و بدگویی و توطئه گرسیوز برادر افراسیاب ، سر از بدن سیاوش جدا می‌کنند.

سیاوش را دست بسته چو سنگ	فگندند در گردنش پالهنک
به دشتش کشیدند پر آب روی	پیاده دوان در به پیش گروی
تن پیل وارش بران گرم خاک	فگندند و از کس نکردند باک
یکی تشت بنهاد پیشش گروی	بیپچید چون گوسفندانش روی
برید آن سر شاهوارش ز تن	فگندش چو سرو سهی بر چمن

(همان، ج ۲، ۱۳۸۶: ۳۲۷)

در سرود رولان :

از این نوع مرگ در سرود رولان سه مورد به وضوح دیده می‌شود: مرگ رولان و الیویه و تورپین از این نوع مرگ است که آنها در پناه ایمان به خدا و دین و مذهب و شکوه و جلال و عشق به وطن خود را به مرگ می‌سپارند.

۱- مرگ الیویه:

« الیویه در جنگ با سارازان ها در نهایت شجاعت و رشادت در حالیکه در پایان شنوایی و بینایی اش را از دست می‌دهد، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.» (همان، بند ۱۵۰، ۱۲۵)

۲- مرگ اسقف تورپن:

« تورپن در جنگ با سارازان ها پس از نبرد فراوان و در نهایت شهادت و شرافت، جان به جان آفرین تسلیم می دارد. او کسی است که همواره جنگجوی دلاور شارل بوده است! در تمامی نبردهای بزرگ و با بیان موعظه های بسیار زیبا و شایسته، همواره قهرمان مسلم شارل علیه کافران بوده است.» (همان، بند ۱۶۶، ۱۳۶)

۳- مرگ رولان:

« رولان در جنگ با سارازان ها در نهایت شجاعت و شهادت بسیار جان به جان آفرین تسلیم می کند. در هنگام مرگ در زیر درخت صنوبری بر زمین افتاده است، در حالیکه چهره و نگاهش را به سوی سرزمین اسپانیا گردانده است.» (همان، بند ۱۷۶، ۱۴۴)

رولان در راه دفاع از وطن، از جان خود می گذرد و با افتخار، خود را تقدیم مرگ می کند. اگر بخواهیم مرگ رولان را بیشتر موشکافی کنیم، به این نتیجه می رسیم که مرگ رولان توسط ناپدری وی یعنی گانلون انجام می گیرد و هدف اصلی گانلون از این کار، دستیابی به قدرت است و این امر حکم می کند تا گاهی اوقات وجدان شخص چشم خود را بر امور ناپسندیده ببندد. راسل می گوید: «مردمان خواه ناخواه در جهت عشق به قدرت، معیارهای اخلاقی خود را نقض می کنند.» (راسل، ۱۳۶۷: ۳۲۵)

مراسم مرگ در شاهنامه و سرود رولان «مراسم و آیین مربوط به مردگان همیشه باعث ایجاد باورهای اساطیری شده اند؛ تمامی مردم باستان به جسد مردگان با این دیدگاه می نگریستند که اجساد آلوده‌اند و موجب گندیدگی و فساد و تعفن برای زندگان می شوند؛ پس هر چه

زودتر باید آنها را از بین برد. این برداشت کاملاً طبیعی و حاصل تجربه بشر از مرگ واجساد مردگان بود. بناء در آغاز اندیشه از بین بردن اجساد روی کار آمد و بعد ها با به وجود آمدن باورهای گوناگون به جهان پس از مرگ و اینکه زندگی بعد از مرگ هم به شکلی دیگر ادامه دارد، مراسم و آیین های مختلفی در بین مردمان جوامع مختلف به وجود آمده است.» (رضایی؛ ۱۳۸۳: ۲۴۲)

در شاهنامه و سرود رولان نیز با توجه به آیین ها و باورهای مردم ایران و فرانسه در قدیم نسبت به مرگ و جهان پس از مرگ، در هنگام مرگ هر یک از قهرمانان ملی مراسمی خاص انجام می‌گیرد، که به شکل نمونه، مراسم مرگ چند شخصیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مراسم مرگ و سوگواری و ماتم در شاهنامه و سرود رولان از نمود گسترده و چشمگیری برخوردار است. مراسم و آیین ها و آداب سوگواری در ایران و فرانسه قدیم از دیر باز به شکل های مختلفی برگزار می شده و با تغییرات و دگرگونی هایی در شکل و شیوه به پا داشتن آن به زمان حال رسیده است. به برخی از رسوم سوگواری که در میان مردمان ایران و فرانسه آن روزگار رایج بوده و در شاهنامه و سرود رولان حضور و نمودی چشمگیر دارد، می پردازیم:

در شاهنامه

آیین سوگواری: آیین سوگواری و ماتم در اغلب داستان های شاهنامه به ویژه در داستانهای مرگ سهراب، سیاوش و رستم نمودی گسترده و چشمگیر دارد. در جریان طبیعی حیات هرگاه یکی از بزرگان و آزادگان، از کهتران گرفته تا مهتران، غبار ممات بر چهر گلفام ایشان نشیند، دیگران رخت عزا و ماتم بر قامت محزون و غمبار خویش کرده و با نوحه سرایی و اشک افشانی، اندوه و حرمان دل سوخته و داغدار

خود را کاستی می‌بخشند. گذشتگان ایران در روزگاران قبل از حکومت ساسانیان به خاطر باور و اعتقادی بر شادمانی و سرور، آن را چهارمین آفرینش خداوند می‌پنداشتند و از آن رهگذر در اغلب آداب و رسوم خود به شادکامی و سرور روی آورده و حتی در جایگاه سوگواری افراد نیز به جای نالیدن و موییدن به ذکر نکات بر جسته حیات شخص مرده و حسنات قبل از مماتش پرداخته و درد سنگین جدایی و فراق عزیزان و مهتران خود التیام می‌بخشیدند. به نظر می‌رسد که مراسم سوگواری به سبک و طریق انسان‌های امروزی بعد از مرگ درد آلود و غریبانه سیاوش در دیار غربت، در کشور ایران مرسوم گردیده و سالها این سوگواری به عنوان «سوگ سیاوش» بر گزار می‌شده است. اغلب سوگواران و ماتم رسیدگان از فرط اندوه و کثرت حرمان خاک تیره بر سر افشاندن و با چنگ رخسار خویش خسته و گریبان دریده و زلف خود آشفته و آتش به سرای و خانمان خویش می‌افکندند. آن چنانکه در کلام فردوسی آمده، آتش افروختن و زین اسبان نگون ساختن و دم اسبان را بریدن و کافور پراکندن و جامه عزا به تن نمودن از مصادیق بارز آیین سوگواری پیشینیان در زمانهای قدیم و در داستان‌های شاهنامه می‌باشد. به برخی از رسوم سوگواری که در میان مردمان آن روزگار رایج بوده و این رسوم که در اغلب داستان‌ها و افسانه‌های شاهنامه حضور و نمودی چشمگیر دارد، می‌پردازیم:

پوشیدن رخت ماتم: از مطالعه احوال و تاریخ گذشتگان چنین بر می‌آید که در میان برخی از ملل و اقوام پوشیدن جامه سپید در وقت عزا معمول بوده است همچنانکه وقتی سیاوش می‌خواهد برای اثبات بی‌گناهی و پاک دامن خویش مهبای عبور از میان آتش سهمگین شود به نشانه پاکی و عصمت و نیز به علامت سیر به پیشگاه مرگ جامه

سفیدبرتن کرده و خود را به آغوش شعله های مهیب و جان گسل مرگ
می سپارد:

سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوارو با جامه های سپید لبی پر زخنده دلی پر امید
پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم وسازکفن
(فردوسی، ج ۲، ۱۳۸۶: ۳۰۶)

از روی خستن و جامه دریدن: پیداست که اندوه رسیدگان و ماتم
زدگان از داغ فراق و غم سنگین عنان اختیار از کف داده و مویه کنان و
موی کنان چنگ بر عذار انداخته و رخ گلگون را گلگون نموده و زلف می
آشفته و گیسوان می بریدند و خاک تیره بر سر افشاندند و گریبان دریده و
زنار خونین به میان می بستند. برخی از این اعمال اندوه بار که در چنان
مواقع و شرایطی از غمزدگان و مصیبت دیدگان بروز می کند، سخت
جانسوز و دلگداز است همچون اندوه و ماتم بسیار تهمینه و فرنگیس و
رودابه به ترتیب در سوگ سهراب، سیاوش و رستم.

نمونه هایی از این قبیل:

سیاوش زدرگاه اندر آمد چو دیو بر آورد بر چرخ گردون غریو
به تن جامه خسروی کرد چاک به سر بر پراگند تاریک خاک (همان،
ج ۲، ۱۳۸۶: ۳۵۱)

* دریغ آن همه حسرت جان گسل ز مادر جدا وز پدر داغ دل
همی ریخت خون و همی کند خاک به تن جامه ی خسروی کرد
چاک (همان، ج ۲، ۲۸۶)

* فرنگیس بشنیدو رخ را بخست
خونین ببست
میان را به زنا

پیاده بیامد به نزدیک شاه
رخسارماه (همان، ج ۲، ۱۳۸۶: ۳۶۰)
به خون رنگ داده دو

-تابوت و جسد آراستن

دیگر از آداب سوگواری آن بوده که بر مردگان به ویژه اگر از شاهزادگان و بزرگان و یلان جنگجو باشد، تابوت زرین ساخته و به طلا و جواهرمی آراسته و پیکر در گذشته به پرنیان و دیبای گران می پیچیدند و نیز تابوت و جسد را معطر ساخته و برای خاکسپاری دخمه ای بر وی می کردند و اگر مرده از جنگجویان و دلیران میدان رزم بود، سلیح و ابزار نبرد وی آراسته و به یادش ماتم به پا می داشتند. رستم بعد از مرگ جگر بندش چنان می کند.

بپوشید بازش به دیبای زرد سر تنگ تابوت را سخت کرد
همی گفت اگر دخمه زرین کنم ز مشک سیه گردش آگین کنم
چون من رفته باشم نمانه به جای وگرنه مرا خودجزاین نیست رأی
یکی دخمه کردش ز سم ستور جهانی ز زاری همی گشت کور
(همان، ج ۲، ۱۳۸۶: ۲۸۸)

در سرود رولان

گریه و زاری و ضجه زدن در مرگ دوستان. بیدار ماندن در تمام طول شب در کنار پیکر بی جان، اهداء کردن زمینهای بسیار در ازای

دعاهای فراوان برای اد، به خاک سپردن و اختصاص دادن اموال و زمینهای بسیار به نام و یاد اد به عنوان مکان زیارتی وی که جزو آداب و رسوم آن زمان بوده است. «پس از مرگ الیویه، رولان به سوگ او می‌نشیند و به گریستن و ضجه زدن می‌پردازد. پس از مرگ اد، بارن های فرانسوی به سوگ او می‌نشینند و دل بر او می‌سوزانند برای سرنوشت او می‌گیرند. دل شارلمانی نیز دچار اندوه می‌شود و به گریه و زاری می‌پردازد. شارلمانی چهار کنتس را فرا می‌خواند. آنها اد را به صومعه راهبه‌ها می‌برند و در تمام طول شب آنجا در کنار پیکر بی جان و دوشیزه ناکام بیدار می‌نشینند تا سرانجام سحر فرا می‌رسد. سپس او را به طرز بسیار شایسته و باشکوهی در پایین محراب کلیسا به خاک می‌سپارند. شارلمانی به یادبود اد زمینهای زیادی را به آن صومعه اهداء می‌کند (برای آنکه دوشیزه ناکام از دعاهای فراوانی بهره مند گردد. شارلمانی دستور می‌دهد که او با شکوه و جلال فراوانی به خاک سپرده شود و اموال و زمینهای زیادی به نام و یاد و خاطره او اختصاص یابد تا زیارت کنندگان زیادی از آن مکان زیارت کنند و این موضوع جزو آداب و رسوم آن دوران بوده و در بسیاری از نوشته ها ذکر شده است.)» (کردیه، ۱۳۸۳: بند ۲۶۹، ۱۶۶)

کشیدن ریش و کندن موهای سر و از هوش رفتن از شدت گریه بسیار توسط سربازان فرانسوی و شارلمانی. «شارلمانی پس از اینکه می‌بیند رولان کشته شده است به کشیدن ریش خود می‌پردازد و موهای خود را دسته دسته از سر می‌کند: صد هزار سرباز فرانسوی از هوش می‌روند و بر زمین می‌افتند. شارلمانی به شدت می‌گرید و ریش سپید خود را می‌کشد.» (همان، بند ۲۶۷، ۱۶۴)

تبرک کردن شوالیه های فرانسوی توسط راهبه ها و پدران روحانی و آمرزیدن گناه آنان (بر اساس اعتقاد به حضور در جهان دیگر پس از

مرگ و جاودانگی بهشت و دوزخ و اینکه کردگار گناهان را می‌بخشاید) و دعای خیر کردن برای آنان، سوزاندن مرمک، تبرک کردن مردمان دیگر با عود و به خاک سپردن شوالیه‌ها. «پس از مرگ رولان و افرادش بی درنگ پیکرهای آنان را به داخل گوری مشترک می‌برند. در ارتش فرانسه اسقف‌ها و کشیش‌های متعددی حضور دارند. همین طور هم راهبه‌ها و پدران و برادران روحانی که سرهایی تراشیده دارند: آنها مردگان را تبرک می‌کنند و گناهانشان را می‌آمرزند و به نام خدای متعال دعای خیر می‌گویند. آنگاه اندک مرمکی می‌سوزانند و همه با شور و هیجان فراوان اجساد مردگان را با عود تبرک می‌کنند سپس با افتخار و احترامی والا آنها را به خاک می‌سپارند و در پایان آنها را در آنجا رها می‌سارند.» (همان)

درآوردن قلبهای رولان، الیویه و اسقف تورپن از سینه هایشان، پیچیدن قلبها در میان پارچه حریر و گذاشتن در تابوت هایی از مرمر سفید، شستشو و غسل آن سه شوالیه با انواع گیاهان معطر و شراب، جای دادن در میان پوستهای گوزن، قرار دادن بر روی ارابه و پوشانیدن روی آنان با پارچه ابریشمی. «امپراطور دستور می دهد تا پیکر رولان همچنان باقی بماند. او این دستور را برای الیویه و تورپن نیز صادر می کند. در پیش روی خویش دستور می دهد تا سینه هر سه را بگشایند و قلبهای شریفشان را از درون پیکرهایشان بیرون آورند. آنگاه آنها را در میان پارچه ای از حریر می‌پوشانند و در تابوت هایی از مرمر سفید جای می‌دهند. سپس پیکرهای آن سه شوالیه دلاور را پس از آنکه آنها را با دقت با انواع گیاهان معطر و شراب شستشو و غسل می‌دهند در میان پوستهای گوزنی جای می‌دهند. شارلمانی به تیپو، Geboin و نیز به کنت Milon و مارکب اتن دستور می دهد تا آن سه پیکر را بر روی سه

ارابه نهند. آنگاه روی آنها را با پارچه ای ابریشمی از سرزمین Galaza
بیوشانند.» (همان)

بر اساس نگرش مردم باستان به آلوده بودن اجساد مردگان و اینکه
جسد مردگان باعث گندیدگی و فساد و تعفن برای زندگان می شوند؛ و
اینکه هر چه زودتر باید آنها را از بین برد؛ به دستور شارلمانی اجزاء
درونی پیکر شوالیه های قهرمان را بیرون می آورند.
« شارلمانی دستور می دهد تا امعا و احشای آنان را از درون
پیکرهایشان بیرون بیاورند تا کالبد عزیزانش فاسد نگردند. او آن امعا و
احشا را در همان میدان نبرد به خاک می سپارد. آنها کالبد شوالیه دلاور
را به فرانسه بازگردانند. البته پس از آنکه آنها را مومیایی کردند. (تمام
این جزئیات صحیح و درست است، به ویژه پس از آنکه پیکرهایی رادر
مزارهایی بسیار بسیار باستانی کشف کردند که به همین دوره از تاریخ
فرانسه تعلق داشته است.) « (همان)
به خاک سپردن شوالیه ها در تابوت های مرمر سفید در قبرهایی مزین
با سنگ سپید مرمر. « شارلمانی دستور می دهد تا پیکر سه شوالیه
دلاور: رولان، الیویه و اسقف تورپن در Blaye یه خاک سپرده شوند.
تابوت های آنها از مرمر سفید بود. (تا مدت ها زیارت کنندگان عادت
داشتند به زیارت قبوری که در Blaye بود بروند. حال می خواست به
رولان ، الیویه تعلق داشته باشد یا نه. این قبور با سنگ سپید مرمر مزین
می شدند و کمی دورتر، قبر سومی نیز وجود داشت که بنا به عقیده
عموم مزار اسقف تورپن بود.» (همان)

نتیجه گیری

یافته های پژوهش مشابهاً محتوایی بسیاری همچون روح سلحشوری و پهلوانی و جوانمردی، عشق به وطن و جان فشانی در راه آن را نشان می دهد. قهرمان هر دو اثر، ملی و از خاندان والای جامعه هستند. رولان از خاندان شارلمانی و رستم پسر زال و نوه سام است. هر دو قهرمان در راه حفظ سرزمین و وطن خود از هیچ تلاشی فرو گذار نکردند. رستم در شاهنامه مدافع سرسخت ایران است و به هیچ کس اجازه تجاوز به سرزمینش را نمی دهد. او تنها با خیانت، نیرنگ و حيله شغاد (نابرداری) در کام مرگ قرار می گیرد. رولان نیز اجازه تجاوز به سرزمین خود توسط ساراسن ها را نمی دهد و پس از هفت سال جنگ و دلاوری در پایان با خیانت و نیرنگ گانلون (ناپدریش) اسیر مرگ می گردد.

از مهمترین انواع مرگ که یکی از آنها مرگ با افتخار و یا شهادت است در شاهنامه سه مورد وجود دارد که مرگ سیاوش، سهراب و رستم می باشد که مرگ سیاوش از دو شخص دیگر مظلومانه تر است و بی گناه و بی هیچ دفاعی از خود و بدون ارتکاب هیچ گناهی به شهادت می رسد؛ اما سهراب و رستم هر کدام پس از اینکه مقصود و هدفی را دنبال می کنند و حتی گناهی را مرتکب شده اند... و مرگ رولان و الیویه و تورپن در سرود رولان نیز از نوع شهادت است که آنها در پناه ایمان به خدا و دین و مذهب و شکوه و جلال و عشق به وطن به شهادت می رسند.

نوع دیگر مرگ که از انواع دیگر برجسته تر به نظر می رسد، مرگ در اثر خیانت است که در شاهنامه دو مورد وجود دارد: مرگ سودابه که به دلیل خیانتی که به کیکاووس می کند و نیز باعث مرگ سیاوش می

شود توسط رستم کشته می شود و دیگر مرگ شغاد (برادر ناتنی رستم) که به برادر خود (رستم) و باعث مرگ او می شود و سرانجام او نیز پیش از مرگ رستم به دست خود رستم کشته می شود. در سرود رولان نیز مرگ گائلون که به رولان و سربازان فرانسوی خیانت می کند و باعث مرگ رولان و دیگر سربازان فرانسوی می شود.

مرگ در شاهنامه و حماسه رولان امری است حتمی و سرنوشتی گریز ناپذیر است؛ و هیچ انسانی نمی تواند در آن از چنگال مرگ رهایی یابد و همگان اسیر مرگ می شوند.

در این دو حماسه دو نوع مرگ (شهادت و مرگ در اثر خیانت) بازتاب ویژه ای دارد. در هر دو حماسه در شهادت عزیزان خود بسیار گریه و ناله سر می دهند و اوج تاسف خود را نشان می دهند و در مرگ خائنین اوج تنفر خود را نشان می دهند و آنها را بسیار ملامت می کنند و از اعماق وجودشان مرگ خائنین را خواستارند.

درباره مراسم پس از مرگ در شاهنامه و سرود رولان با توجه به آیین ها و باورهای مردم هر دو کشور در قدیم نسبت به مرگ و جهان پس از مرگ، در هنگام مرگ هر یک از قهرمانان ملی مراسمی خاص انجام می گرفته است، که در شاهنامه می توان به آیین سوگواری، پوشیدن رخت ماتم، از روی خستن و جامه دریدن، تابوت و جسد آراستن و در سرود رولان به گریه و زاری و ضجه زدن در مرگ دوستان. بیدار ماندن در تمام طول شب در کنار پیکر بی جان، کشیدن ریش و کندن موهای سر، تبرک کردن مردگان توسط راهبه ها و پدران روحانی و آمرزیدن گناه آنان و دعای خیر کردن برای آنان، سوزاندن مرمک، درآوردن قلبهای مردگان از سینه هایشان، پیچیدن قلبها در میان پارچه حریر و گذاشتن در تابوت هایی از

مرمر سفید، شستشو و غسل آنها با انواع گیاهان معطر و شراب، جای دادن در میان پوستهای گوزن، قرار دادن بر روی ارابه و پوشانیدن روی آنان با پارچه ابریشمی اشاره کرد.

منابع و مأخذ

- اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۹۷)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ده بزرگی، ژیل، (۱۳۸۸)، مضامین حماسی در متن های ایران باستان و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- راسل، برتراند؛ (۱۳۶۷)، قدرت، ترجمه: نجف دریابندری، چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران.
- رضایی، مهدی، (۱۳۸۳)، آفرینش و مرگ در اساطیر، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.
- سولنیه، وردن؛ (۱۳۵۷)، ادبیات فرانسه در قرون وسطی و رنسانس، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- سیدحسینی، رضا، (۱۳۷۶)، مکتب های ادبی، چاپ یازدهم، جلد اول، انتشارات نگاه، تهران.
- سبحانی، توفیق، (۱۳۹۰)، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، چاپ هفتم، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
- شالیان، ژرار، (۱۳۷۷)، گنجینه حماسه های جهان، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ اول، انتشارات چشمه، تهران.
- عبدالله عدنان، محمد؛ (۱۳۵۱)، صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام؛ ترجمه علی دوانی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶) شاهنامه فردوسی (نسخه ژول مل)، به کوشش عبدالله اکبریان راد، انتشارات الهام، تهران.

- کردیه، آندره؛ (۱۳۸۳)، ترانه رولان، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، چاپ اول، انتشارات تیر، تهران.
- لپ، اینیاس، (۱۳۷۰)، روانشناسی مرگ، انتشارات زحل، تهران.
- محمدی، مظفر، (۱۳۸۵)، صحنه های اسطوره ای و افسانه ای در بخش تاریخی شاهنامه فردوسی، دفتر نخست، شاهنامه پژوهی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران.
- معتمدی، غلام حسین، مرگ شناسی،
- <http://www.ravanpajoh.com>.

پوخته:

بيروباوه پ و هزرى گشت نه ته وه يه ك له ناو به سه رهاتى پالاهوانان و داستانى نه ته ويياندا پهنگى داوه ته وه. ئه و گيرانه وانهى كه چوڼيه تى كوشتن و يان مهرگى پالاهوانان و كه سايه تيه كانى ناو ئه م چيروكانه له خو ده گرن. شاهنامه و سروودى پلان به رهه ميكن كه پالاهوان ئه رينى و نه رينى تيدا رول ده بينن، رووداوى جوراجورى شه پوشوپ و پر هه ست و سوزى مرويانهى تيباندا ده بينرى.

هه نديكجار چاوچنو كى كه سيك مردنى كه سيك يان شه پى خويناوى نيوان دوو ولاتى ليده كه ويته وه و هه نديكجار نيشتمان پهروه رى، كوتايى به شه پ و خوڼ رشتن دينى. هيزى خير و شه پ به رده وام له ململانى دانه. له شاهنامه و سروودى پلاندا راسته وخو رووبه رووى لايه نه جوراوجوره كانى ژيانى مروف ده بينه وه. رق و قين، زيده خوازى و شه پ، خو شه ويستى و رق، نيشتيمان پهروه رى و خيانت، خو به زلزانى و مردن و گشت ئه م بابته تانه به ش و پاژه كانى ئه م دوو به رهه مه نه مره له خو ده گرن.

رووداوه كان له م دوو به رهه مه دا تا ئه و راده يه به ره و ژوور ده روڼ كه نه ده توانرى به چيروكى پاشاكان و نه به گيرانه وه يه كى ساده و ساكارى داستان ئاميز دابرن. ئه گه ر به وردى لى برونين، ده توانرى شاهنامه و سروودى پلان به كتيبى كانى ژيان دابرن. كتيبى كانيكه كه به جورىك له جوړه كان سه رجه م رووداوه كانى ژيانى له خو گرتوونه. له ناو گشت ململانييه جوراوجوره كاندا و له ميانهى وه سفكردن و گيرانه وه ي چيروكه ناوازه كانى شاهنامه و سروودى پلاندا، ئه و بابته تى كه له م دوو داستاندا به دى ده كرى، پرسى مهرگ و مردنه كه تراجيديه كى دلته زينى تومار كردووه. له تراجيديه بنچينيه كانى ئه و،

مردنی سیاوش، سهراب، له شاهنامه‌دا و له سروودی رولان مردنی پښتانه. ئه‌م توپښت‌وېه کار له سهر شاهنامه فردوسی و داستانی فېرېنسی سروودی پښتانه ده‌کا. پو‌ئېم مه‌سته هه‌لده‌دری تاکو و ده‌رکه‌وته و دو‌خه جیاوازه‌کانی بابه‌تی مردن له‌م توپښت‌وېه‌دا شیبکړینه‌وه جیاوازیه‌کانی مردن له‌م دوو به‌رهمه‌دا بخرینه‌پوو.

وشه کلپیه‌کان : سروودی پښتانه، شاهنامه، داستان، مردن.

Abstract:

We find elements of thought and the ideas of people in the epic and heroic stories that remain to us, stories that tell the sacrifices and bravery, the murders or death of the heroes, and the characters within those stories.

The Shahnameh and the Song of Roland are stories which are full of positive and negative characters, heroes, wars and catastrophes, emotions and human spirit. Sometimes, jealousy causes the death of a man or a fiery war between two countries, but a patriotism can end the war. Thus, good and evil are in perpetual combat.

In the Shahnameh and the Song of Roland, we encounter practically every aspect of human life: greed, revenge, envy, superiority, adversity, love and hatred, patriotism and treason, arrogance, pride and death. All of these can be found in these two great works.

Life flows in these works so that we can not consider them as the history of kings, not as a simple of narrative story written in epic language. The Shahnameh and Song of Roland are worthy of being considered books of life, books containing all of life's events in one form.

Among the various bumpy events and in the shadow of the descriptions and stories of the Shahnameh and the Song of Roland, the theme encountered in these two epics is the question of death having created painful tragedies. . The main examples of this are the death of Siavash, Sohrab, in the Shahnameh and in the song of Roland is Roland's death.

This work examines the death present in the Shahnameh of Ferdowsi and the French epic, the Song of Roland. To do this, he tries to analyze, in these two works, the different types and manifestations of death. In this respect, the differences between the appearance of this theme in these two works will be explained.

Keywords: The Song of Roland, Shahnameh, epic, death.